

متن پرسش

سلام استاد: عرض تسلیت. بنده، از سال دوم دبیرستان، با سخنرانی های استاد پناهیان و از سال دوم طلبگی، با آثار شما، انس داشته ام. به برکت همین انس با افکار استاد پناهیان و شما استاد عزیز، متوجه شدم که زمانه ما، ظرفیتی دارد، که اگر آن را درست بفهمیم، متوجه می شویم دیگر اخلاق فردی و عزلت و ... کاری از پیش نمی برد و باید به قول رهبر عزیزمان، «همچون رزمندگان، روز به معنی واقعی کلمه شیر غرنده میدان و شب به معنای واقعی کلمه زاهد و عابد و تضرع کننده بود» که بنده این سبک زندگی را، سبک زندگی جهادی می دانم، که ۳ شاخصه اصلی آن، جنگ با دشمن، خستگی ناپذیری و فرار از راحت طلبی است. بنده سعی کرده ام، فقه و اصول حوزه را هم، با همین شاخصه ها و به صورت جهادی بخوانم؛ اما از فعالیت های فرهنگی و کار تشکیلاتی و سلوک جمعی و فعالیت های طلبگی در عرصه فرهنگ به صورت تشکیلاتی، غافل مانم. اصلا، مگر می شود گوهر گرانبهای انقلاب اسلامی را، بشناسی و روضه سیدالشهدا (علیه السلام) بشنوی و اربعین ها را، ببینی و بی دغدغه باشی و به دنبال کسب دنیای بیشتر و زندگی راحت تر (ولو حلال) باشی؟ بگذریم ... اما سوال اساسی من، این است که: طبیعی است که در چنین زندگی، خوراک و خواب و استراحت و پول، به قدر ضرورت جایگاه دارد و گذشتن از همین ها، خودش، سختی هایی دارد؛ اما به نظر، هرچه بیشتر در این راه جلو می روی، خدا هم، سختی های بیشتر و امتحانات سهمگین تری را، جلوی پای تو می گذارد. از بی پولی و بیماری و داغ عزیزان گرفته، تا تنهایی و تهمت خوردن و دشمن دار شدن و بی کسی و هزاران مشکل دیگر ... حتی دیگر، با کسی هم، نمی شود درد و دل کرد! بریده ام استاد! خسته ام! می دانم اگر بی خیال شوم و فقط درس بخوانم و بی خیال زمانه و شرایط تاریخی و تمدن اسلامی و ... شوم، خیلی راحت تر می توانم زندگی کنم و به درس و عبادت و لذات دنیایی برسم؛ اما جواب ناله های حضرت زهرا (سلام الله علیها) را، چه بدهم؟ هل من ناصر امامم را، چه کنم؟ استاد! خیلی احساس خستگی می کنم و می دانم، این تازه اول راه است! از رفقا شنیدم شما در مراسم تشییع آقا سلمان، خیلی آرام بودید؛ فرزند از دست داده بودید، اما انگار نه انگار! چطور می شود به اینجا رسید؟ چه کنیم تا بتوانیم سختی های زندگی را، تحمل کنیم؟ در شرایطی که همه اطرافیان (حتی متدینین) را، می بینی که فقط به فکر زندگی راحت تر هستند و دیگر جبهه ای نیست، که از این ها جدا شوی و بروی و در جبهه، با خودت و خدای خودت باشی و دائم در حال جهاد و آنها هم، به دنبال دنیا! بلکه باید بین همین ها باشی و خلاف جریان آب، شنا کنی! چه کنیم تا بتوانیم با همه سختی های زندگی جهادی کنار بیاییم؟ من بریده ام! خسته شده ام! به دادم برسید! از حرف های کلیشه ای که از سر بی دردی

است هم، متنفرم! خواهش می‌کنم، کمک کنید! تشکر. التماس دعا

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: اگر به سیره‌ی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» هم فکر کنید گوشه‌ای از زندگی جهادی را برای کسب درآمدی مختصر مدّ نظر داشتند و به همین جهت ۱۰ میلیون تومان به آقای کرباسچی داده بودند تا جهت کسب درآمد به کار گرفته شود. پس چرا بالاخره نسبت به زندگی در آن حدّ که دغدغه‌ی نان و آب نداشته باشیم فکر نکنیم؟ موفق باشید